

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

روایت ششم: روایت مجمع البیان

الْفَضْلُ بْنُ الْحَسَنِ الطَّبْرَسِيُّ فِي مَجْمَعِ الْبَيَانِ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا قَالَ الْمَرْوِيُّ عَنْ أَيْمَتِنَا (عليهم السلام) أَنَّهُ الزَّادُ وَالرَّاحِلَةُ وَنَفَقَةُ مَنْ تَلَزَّمَهُ نَفَقَتُهُ وَالرُّجُوعُ إِلَى كِفَايَةِ إِمَّا مِنْ مَالٍ أَوْ ضِيَاعٍ أَوْ حِرْفَةٍ مَعَ الصِّحَّةِ فِي النَّفْسِ وَتَخْلِيَةِ الدَّرْبِ مِنَ الْمَوَانِعِ وَإِمْكَانِ الْمَسِيرِ.^[1]

یکی دیگر از روایاتی که برای شرطیت رجوع به کفایت به آن استدلال شده روایتی است که مرحوم طبرسی در مجمع البیان در ذیل آیه شریفه: «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا»^[2] آورده است. ایشان می‌گویند: آنچه از ائمه (علیهم السلام) روایت شده عبارت است از: (1) زاد و راحله، (2) نفقه آن کسی که واجب النفقه‌ای اوست، (3) رجوع به کفایت؛ «إما من مالٍ أو ضياعٍ أو حرفةٍ» (4) «مع الصحة في النفس»، (5) «و تخلية الدرب» که همان سرب است؛ یعنی استطاعت سربیه و طریقیه. بنابراین یکی از مواردی که ایشان ذکر می‌کند مسئله رجوع به کفایت است.

دیدگاه مرحوم شاهرودی و والد معظم (قدس سره)

در اینجا هم مرحوم شاهرودی و هم مرحوم والد ما می‌فرمایند: این یک روایت نیست، بلکه استنباطی است که صاحب مجمع البیان از روایات ائمه (علیهم السلام) کرده است و ما نمی‌توانیم این را به عنوان روایت قرار دهیم. صاحب مجمع مثلاً چند روایت را در باب رجوع به کفایت دیده و از آنها این استنباط را کرده است و فهم او نمی‌تواند برای ما روایت باشد و حجیت داشته باشد. بر فرض هم که صاحب مجمع البیان عین روایت را هم آورده باشد مرسله می‌شود و احکام روایات مرسله را دارد. لذا به نظر ما «بعد تسلیمه لا يمكن الاعتماد عليه لأنه مرسل» و این هم قابل استدلال نیست.

روایت هفتم: صحیح هارون بن حمزه

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ هَارُونَ بْنِ حَمْزَةَ الْغَنَوِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) فِي رَجُلٍ مَاتَ وَلَمْ يَحُجَّ حَجَّةَ الْإِسْلَامِ وَلَمْ يَتْرِكْ إِلَّا قَدْرَ نَفَقَةِ الْحَجِّ وَلَهُ وَرَثَةٌ قَالَ هُمْ أَحَقُّ بِمِيرَاثِهِ إِنْ شَاءُوا أَكَلُوا وَإِنْ شَاءُوا حَجُّوا عَنْهُ.^[3]

روایت دیگر صحیح هارون بن حمزه غنوی از امام صادق (علیه السلام) است که از حضرت درباره مردی سؤال شد که حجة الاسلام انجام نداده و از دنیا می‌رود و پولی هم که از او به ارث مانده فقط به اندازه انجام حجة الاسلام است (مثلاً در زمان ما 30 میلیون تومان از او باقی مانده که فقط به اندازه نفقه الحج است) و ورثه هم دارد. در اینجا چه باید کرد؟ آیا باید با این پول حج انجام دهند یا به ورثه بدهند؟ امام (علیه السلام) می‌فرماید: ورثه او به میراث مستحق‌تر هستند، اگر خواستند بخورند و اگر هم خواستند از طرفش حج انجام بدهند.

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) فِي رَجُلٍ تُؤْفَى وَ أُوصِيَ أَنْ يَحْجَّ عَنْهُ قَالَ إِنْ كَانَ صَرُورَةً فَمِنْ جَمِيعِ الْمَالِ إِنَّهُ بِمَنْزِلَةِ الدَّيْنِ الْوَاجِبِ وَإِنْ كَانَ قَدْ حَجَّ فَمِنْ ثُلُثِهِ وَمَنْ مَاتَ وَلَمْ يَحْجَّ حَجَّةَ الْإِسْلَامِ وَلَمْ يَتْرِكْ إِلَّا قَدْرَ نَفَقَةِ الْحُمُولَةِ وَلَهُ وَرَثَةٌ فَهُمْ أَحَقُّ بِمَا تَرَكَ فَإِنْ شَاءُوا أَكَلُوا وَإِنْ شَاءُوا حَجَّوْا عَنْهُ.^[4]

روایت دیگر هم صحیحہ معاویہ بن عمار از امام صادق (علیه السلام) است در مورد مردی که وصیت کرد از طرف او حجی انجام شود. حضرت فرمود: اگر تا به حال حج نرفته، باید از اصل مالش پول حج را خارج کنند؛ زیرا به منزله دین واجب است و اگر صروره نیست (یعنی حج واجب انجام داده است)، از ثلث مالش انجام دهند. بعد حضرت می‌فرماید: کسی که بمیرد و حجة الاسلام را انجام نداده باشد و مالی که از او باقی مانده فقط به اندازه نفقه حموله است (یعنی همان زاد و راحله) و ورثه هم دارد، ورثه احق هستند به این مال، اگر خواستند بخورند و اگر خواستند از طرف او حج انجام دهند.

حال باید دید وجه استدلال به این دو روایت بر این‌که رجوع به کفایت لازم است چیست؟ بالأخره تا یک حدی می‌توانیم بگوئیم خود راوی در جواب نقش دارد، ولی موردی است و باید مورد روایات را ببینیم که سؤالش چه بوده و جواب امام (علیه السلام) چه بوده است؟ در یک مواردی هم راوی در کیفیت جواب امام نقش دارد.

وجه استدلال به روایت هفتم و هشتم

بیان اول

وجه استدلال به این دو روایت و این‌که چگونه از این دو روایت استفاده می‌شود که رجوع به کفایت شرطیت در تحقق استطاعت شرطیت دارد آن است که در هر دو روایت سائل یا خود امام (علیه السلام) فرموده: اگر میّت به اندازه نفقة الحج فقط پول رفت و برگشت حج را دارد حج واجب نیست و علت این‌که حج واجب نیست این است که رجوع به کفایت نداشته و فقط پول به اندازه رفت و برگشت حج است، اگر واقعاً رجوع به کفایت شرط نباشد و مجرد نفقة الحج در استطاعت کافی باشد، پس این شخص وقتی از دنیا می‌رود مستطیع بوده است و باید از طرف او حج انجام شود.

به بیان دیگر؛ فرض این است که اگر خودش هم بود فقط به اندازه نفقة الحج داشت و رجوع به کفایت نداشت، حال اگر رجوع به کفایت شرط باشد پس وقتی خودش هم بود مستطیع نبوده است و الآن هم که مُرد این ورثه می‌توانند آن مال را بخورند و می‌توانند حج انجام دهند، اما اگر رجوع به کفایت معتبر نباشد در زمانی که خودش زنده بوده به اندازه نفقة الحج داشته، پس مستطیع بوده و بر خودش واجب بوده و باید ورثه برایش حج انجام بدهند.

بنابراین معنای ظاهری و عرفی روایت آن است که این شخص قدر نفقة الحج در زمان حیاتش بود و به حج نرفت. بگوئیم فقط به اندازه رفت و برگشت حج دارد. یک وقت کسی می‌گوید: این «قدر نفقة الحج» یعنی حتی فرض رجوع به کفایت هم در آن مفروض است که به نظر ما نمی‌شود از این عبارت فهمید، بلکه «قدر نفقة الحج» یعنی پول رفت و برگشت را دارد به همین اندازه. لذا این شخص قبل از آن که بمیرد این پول را داشته، بگوئیم اگر رجوع به کفایت شرط بوده او مستطیع نبوده «ان شاءوا اكلوا و ان شاءوا حجّوا»، پس کشف از این می‌کند که رجوع به کفایت شرط هست؛ چون اگر رجوع به کفایت شرط نباشد امام (علیه السلام) باید بفرماید این ورثه حتماً برایش حج انجام بدهند. در اینجا متأسفانه مرحوم خوئی می‌گوید: همه این روایات ضعیف است و بحث‌های مختصری هم دارد اگرچه در بحث وصیت به حج بحث می‌کنند و اینجا ندارند.

مرحوم شاهرودی در آخر عبارت خود می‌فرماید: «التحقیق عدم دلالتها»؛ این دو روایت دلالت بر اعتبار رجوع به کفایت ندارد، «لأنَّ غاية ما يدلُّ أنَّ وجدانه لنفقة الحج فقط لا يكفي في وجوب الحج»^[5]؛ نهایت چیزی که دلالت دارد این است که نفقه‌ی حج در وجوب حج کافی نیست و باید غیر از نفقه حج چیز دیگری داشته باشد، اما این روایات دلالت ندارد بر این‌که آن زائد حتماً باید رجوع به کفایت باشد، بلکه زائد ممکن است نفقه العیال باشد.

بنابراین تا اینجا دو بیان برای روایت بیان شد:

1. یک بیان این است که بگوئیم روایت می‌گوید: اگر کسی به اندازه نفقه الحج داشت، اما رجوع به کفایت نداشت اینجا مستطیع نیست و ورثه‌اش هم واجب نیست حج انجام بدهند.

2. بیان دیگر آن است که این روایت اشاره یا تعرضی نسبت به رجوع به کفایت ندارد، بلکه روایت می‌گوید فقط نفقه الحج تنها کافی نیست تا بر ورثه واجب باشد.

احتمال دیگری که در اینجا وجود دارد آن است که بگوئیم یک کسی در زمان حیات خودش قدر نفقه الحج یعنی آنچه که استطاعت شرعیه در حج است را دارد. فرض کنید رجوع به کفایت هم بوده و همه اینها را داشته، اما حج نرفته است. الآن تنها چیزی که برای ورثه باقی مانده همین است.

در روایت هشتم (یعنی صحیحہ معاویہ بن عمار) آمده بود: «فی رجلٍ توفی و أوصی أن يحجَّ عنه»، امام (علیه السلام) فرمود: «إن كان ضرورةً فمن جميع المال إنه بمنزلة دين الواجب»، عبارت «فمن جميع المال»؛ یعنی اول باید این حج را انجام داد و حج به منزله دین واجب است، «و إن كان قد حجَّ» از ثلث باید داده شود. بحث این است که ذیل این روایت آمده: «من مات و لم يحج حجة الاسلام و لم يترك إلا قدر نفقة الحمولة»، بگوئیم آنجایی که وصیت می‌کند و حج واجب بر ذمه‌اش بوده بمنزله دین الواجب است، آنجایی که باید حجة الاسلام انجام می‌داده اما وصیتی نکرده، ماترکش هم به اندازه یک حج واجب است غیر از این هم چیز دیگری ندارد، بگوئیم اینجا عنوان دین واجب را ندارد، اینجا «إن شاءوا أكلوا و إن شاءوا حجوا عنه».

به نظر ما در این دو روایت باید یک مقداری تأمل بشود. یک روایت دیگری هم در اینجا آوردند، مرحوم شاهرودی و هم مرحوم والد ما و می‌گویند این روایت معارض با این دو روایت است و آن صحیحہ ضریس کناسی است.

روایت نهم: صحیحہ ضریس کناسی

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ رَبَاطٍ عَنْ ضُرَيْسٍ الْكُنَاسِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (عليه السلام) عَنْ رَجُلٍ عَلَيْهِ حَجَّةُ الْإِسْلَامِ نَذَرَ نَذْرًا فِي شُكْرِ لِحُجَّتِهِ بِهِ رَجُلًا إِلَى مَكَّةَ فَمَاتَ الَّذِي نَذَرَ قَبْلَ أَنْ يَحُجَّ حَجَّةَ الْإِسْلَامِ وَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَفِي بِنَذْرِهِ الَّذِي نَذَرَ قَالَ إِنْ تَرَكَ مَا يَحُجُّ عَنْهُ حَجَّةُ الْإِسْلَامِ مِنْ جَمِيعِ الْمَالِ وَ أَخْرَجَ مِنْ ثُلْثِهِ مَا يُحُجُّ بِهِ رَجُلًا لِنَذْرِهِ وَ قَدْ وَفَى بِالنَّذْرِ وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ تَرَكَ مَا لَا يَقْدِرُ مَا يُحُجُّ بِهِ حَجَّةُ الْإِسْلَامِ حُجَّ عَنْهُ بِمَا تَرَكَ وَ يَحُجُّ عَنْهُ وَلِيُّهُ حَجَّةَ النَّذْرِ إِنَّمَا هُوَ مِثْلُ دَيْنٍ عَلَيْهِ.^[6]

ضریس می‌گوید: از امام باقر (علیه السلام) درباره مردی سؤال کردم که حجة الاسلام بر ذمه‌اش هست و یک نذر شکر می‌کند

(نذر شکر در مقابل نذر زجر است، یک وقتی می‌گوئیم اگر خدا به ما توفیق داد نماز شب خواندیم نذر می‌کنم اینقدر صدقه بدهم که این می‌شود نذر شکر، نذر زجر آن است که بگوید اگر این کار محرم و یک عمل ممنوع را انجام دادم نذر می‌کنم دو روز روزه بگیرم که می‌شود نذر زجر) که یک کسی را به مکه بفرستد، مثلاً می‌گوید اگر خوب بشوم یک کسی را حج می‌فرستم، اما قبل از این که حجة الاسلام خودش را انجام بدهد و قبل از وفای به نذر از دنیا رفت. حال باید چه کنیم؟

حضرت فرمود: اگر مالی را کنار گذاشته اول باید حجة الاسلام را از اصل مال خارج کرد؛ چون در این روایت دارد «رجلٍ علیه حجة الاسلام»؛ یعنی بر ذمه‌اش حجة الاسلام واجب بوده و نرفت، حالا چه وصیت کند و چه وصیت نکند حجة الاسلام به منزله دین واجب است و باید اول از اصل مالش خارج شود. لذا اول از اصل مالش یک حجة الاسلام برای این میّت بدهند و از ثلث مالش هم یک مردی را بفرستند تا حج انجام بدهد. حال اگر این مرد هم رفت یک حجی انجام داد سبب می‌شود که آن میّت به نذرش وفا کرده باشد.

اما اگر مالی باقی نگذاشته باشد مگر به اندازه‌ای که فقط یک حجة الاسلام از جانب او انجام بشود، این حجة الاسلامش باید از همان ماترک انجام بشود و ولیّ اش (یعنی فرزند مذکر بالغش) باید حج نذری آن متوفی و میّت را انجام بدهد؛ زیرا آن حجّ نذری به منزله دین است. پس اگر این پولی که باقی گذاشته به اندازه‌ای است که هر دو را می‌شود انجام داد برای حجة الاسلام از اصل مال خارج می‌شود و برای حجّ نذری از ثلثش و اگر ما ترکش فقط به اندازه نفقة حجة الاسلام است؛ یعنی تنها چیزی که از او باقی مانده همین است باید با تمام این پول یک حجة الاسلام انجام دهد و آن حج نذری را باید ولیّ اش انجام بدهد.

شاهد استدلال به این روایت آن است که اینجا ذیل روایت می‌گوید: «إن لم يترك إلا بقدر نفقة الحجّ يجب أن يحجّ عنه حجة الاسلام»، اما در دو روایت دیگر می‌گوید: «إن لم يترك إلا بقدر نفقة الحجّ لا يجب الحجّ، ان شاءوا اكلوا و ان شاوا حجّوا»، پس بین این صحیح و بین آن دو روایت قبلی تعارض است.

حلّ تعارض بین روایت نهم با دو روایت قبل

در اینجا برخی برای حل تعارض گفته‌اند: در روایت ضریس مفروض این است که حج بر او مستقر بوده است، پس در این روایت چون بر این شخص حج مستقر بوده لذا باید انجام بدهند، اما آن دو روایت صحیح معاویة بن عمار و صحیح هارون در جایی است که حج بر آن مستقر نبوده است. نتیجه این است که جمع بین این روایت ضریس و آن دو روایت این است که بگوئیم: وقتی بر یک کسی حجة الاسلام مستقر باشد، برای این شخص رجوع به کفایت شرط نیست. شما می‌گویید کسی که حج برایش مستقر شد بعداً «ولو على حمارٍ أجدعٍ أبتر» باید حج برود، نوبت به رجوع به کفایت به طریق اولی نمی‌رسد. لذا بگوئیم کسی که حج برایش مستقر است رجوع کفایت در او شرط نیست، اما کسی که حج برایش مستقر نیست رجوع به کفایت در او شرط هست.

نکته‌ای که درباره آن دو روایت باید مدّ نظر قرار گیرد (که باعث تقویت فرمایش مرحوم شاهرودی هم می‌شود) آن است که این دو روایت اصلاً ارتباطی به مسئله رجوع به کفایت ندارد، یا نگوئیم این قدر نفقة الحج در زمان حیات خود آن میت، بلکه بگوئیم اگر رجوع به کفایت شرط است پس این مستطیع نبوده و اگر رجوع به کفایت شرط نباشد مستطیع است ورثه حق ندارند. شاید اینطور بگوئیم که اگر کسی در زمان حیات خودش به اندازه قدر نفقة الحج داشت ولو رجوع به کفایت هم داشته باشد، اما خودش نتوانست حج انجام بدهد و هیچ وصیتی هم در کار نبود، این روایت ضریس می‌گوید: «و إن لم یکن ترک مالا إلا بقدر ما یحجّ» در فرضی است که وصیتی کرده باشد.

در روایت معاویة بن عمار دارد: «توفی و أوصی»، روایت قبلی صحیح هارون هیچ وصیتی نیست؛ یعنی ما باشیم و روایت

هارون می‌گوید: اگر کسی به اندازه نفقه الحج پول دارد، رجوع به کفایت هم دارد اما همین را به ارث گذاشته، شاید بگوییم حال که از دنیا رفت وراثت یک حقی پیدا می‌کنند، در اینجا «ان شاءوا اكلوا»، آنجا مستقر نیست. ما باشیم و آن روایت «ان شاءوا حجّوا»؛ یعنی حجة الاسلامش انجام بشود.

البته یک احتمال این است که این حج استحبابی است ولی مورد سؤالش «لم يحجّ حجة الاسلام» است. بحث این است که اگر بخواهند با این پول حجة الاسلام او را انجام بدهند، امام(علیه السلام) می‌فرماید: «ان شاءوا اكلوا و ان شاءوا حجّوا».

و صَلَّى الله على محمد و آله الطاهرين

[1] □ مجمع البيان 1- 478؛ وسائل الشيعة؛ ج 11، ص: 39، ح 14184- 5.

[2] □ سورة آل عمران، آیه 97.

[3] □ الفقيه 2- 441- 2917؛ وسائل الشيعة؛ ج 11، ص: 46، ح 14201- 1.

[4] □ الكافي 4- 305- 1؛ وسائل الشيعة؛ ج 11، ص: 67، ح 14258- 4.

[5] □ «و لكن التحقيق: عدم دلالتها ايضا على اعتباره، و ذلك لأن غاية ما يدلان عليه هي أن وجدانه لنفقة الحج فقط لا يكفي في وجوب الحج عليه بل يعتبر وجدانه للزائد من ذلك و أما اعتبار وجدانه لمقدار الرجوع إلى الكفاية فلا دلالة لهما عليه، فلعله يكفي كونه واجدا لمئونة العيال إلى زمان عوده إلى وطنه زائدا على نفقة حجه.» كتاب الحج (للشاهرودي)؛ ج 1، ص: 179.

[6] □ الفقيه 2- 428- 2882؛ التهذيب 5- 406- 1413؛ وسائل الشيعة؛ ج 11، ص: 74- 75، ح 14277- 1.